

### میزان دخالت خداوند در اعمال خیر و شر انسان‌ها

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ  
الطَّاهِرِينَ».

بحث در توحید افعالی لازمه‌اش بحث در «لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ»<sup>۱</sup> است که شمه‌ای از آن را عرض کردیم. در افعالی که از ما حاصل می‌گردد، چه مقدمات فعلی باشند، چه خود فعل که ذی‌المقدمه است، ما چهار تصور داریم، غیر از آن تصویری که دیروز عرض کردم.

یکی اینکه ما هم سبب فعل هستیم و هم فعل از ما صادر می‌شود، یا نه سبب فعل هستیم و نه از ما صادر می‌شود. نسبت به خدا یا هم سبب افعال ماست، هم از او صادر می‌شود یا سبب است، ولی از او صادر نمی‌شود، از ما صادر می‌شود، یا سبب ما هستیم و صدور از اوست. این آخری مورد قبول ما است که کل افعال درونی و برونی که ما انجام می‌دهیم چه تأثیر از اشخاص دیگر باشد در ما، جن و انس و غیر، چه نباشد افعال درونی و برونی که انجام می‌دهیم یا شر است یا غیر شر است که بوجه عام خیر است، ولو مباح باشد. کلاً عقیده ما بر محور مبانی عقلی است و آیاتی از قرآن کریم و روایاتی از سنت، سبب ما هستیم، اما اصدار از او است چه در مقدمات فعلی که مقصود داریم، درونی یا برونی و چه در خود آن فعلی که مقصود از انجام آن فعل ذی‌المقدمه است. بعبارة آخری چه در مقدمات و چه ذی‌المقدمه‌ها. اما اینکه غیر خدا فاعل‌های مکلف که غیر خدا هستند، اینها هم سبب باشند و هم صدور از آنها باشد که خدا هیچ کاره باشد

۱. التوحید (للسدوق)، ص ۲۰۶.

نه در سبب و نه در صدور، این تفویض مطلق است، خدا بیکاره است. و حال آنکه «ألا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» هم خلق از اوست و هم کار خلق از اوست که از جمله کار خلق، کارهای تکلیفی مکلفین است، اعم از خیر و شر.

- [سؤال]

- خلق در مقابل کار است، «ألا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» امر در خلق، چه امر به عنوان مقابل نهی باشد، چه امر فعل باشد، چه امر شیء باشد، هر سه معنا. چه امری که جمعش امور است، چه امری که جمعش اوامر است، در مقابل خلق هرچه هست، شیء، هر شیئی بعد از خلق است، این هم «لَهُ» است.

- [سؤال]

- «ألا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» یعنی آفرینش مواد موجودات و کارهایی که نسبت به آنها است، هر دو شیء هستند دیگر، کما اینکه آیات شیء که می فرماید: «خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ»<sup>۲</sup> این مطلب را تکذیب کرده است.

- «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ»<sup>۳</sup>.

- این خلق است.

- این الظلمات و النور خلق است یا امر است؟

- خلق است دیگر.

- [سؤال]

- بله، فرع خلق است. در این مربعی که به عنوان احتمال عرض کردیم، احتمال اینکه سبب افعال و صدور افعال صددرصد از غیر خدا باشد، این تفویض است و غلط و در مقابل اینکه سبب افعال و صدور افعال از خداوند باشد صددرصد و فاعل های مکلف هرگز نه سببیت دارند و نه افعال از آنها صادر می شود، مکلفین هیچ درصدی از سببیت و صدور در افعال ندارند، غیر مکلفین چیز دیگری است. این هم عبارت می شود از... همه اش با خدا باشد، می شود جبر. «لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِضَ».

سومی دو بخش دارد: یک بخش قابل قبول است و یک بخش قابل قبول نیست، سوم اینکه بخش بشود سببیت و صادر شدن، اگر بگوییم سبب خدا است و صدور از ما، ما

---

۱. اعراف، آیه ۵۴.

۲. انعام، آیه ۱۰۲.

۳. همان، آیه ۱.

تقدم بر الله داریم و ثانیاً صدور از ما، سبب خدا، خدا سبب خیر است، سبب شر است، ما نتیجه را صادر می‌کنیم. این تقدیم خلق است بر خالق. اشکال اول که بشر یا هر مکلفی، هر مخلوقی بر خالق مقدم است در صدور. علت فقط این بشر است و سبب اوست. او گناه می‌کند، او ثواب می‌کند. این بخش کنار می‌رود. بخش دوم برعکس که ما سبب هستیم و صدور از خالق است. ما سببیت داریم، سببیت در افعال درونی، در افعال برونی. منتها چه سببیتی؟ نه سببیت مستقلة، یک مرتبه سببیت مستقلة است، در سببیت مستقلة صدور هم معلول این سبب است دیگر، اگر سبب علت مستقلة باشد و سبب مستقل و صدرصد، اینجا صدور معنا ندارد. اینکه صدور از حق سبحانه و تعالی است، چه در مقدمات افعال که صدور از اوست، اصداً از اوست و چه در ذی‌المقدمات که همچنین، یعنی اصل خالقیت مربوط به اوست، آنچه اسمش خالقیت است و جوهر ایجاد است در مقدمات و غیر مقدمات، از اوست. لکن ما سببیه مایی داریم، منتها در خیر و شر با هم فرق می‌کند، در خیر سببیت ما بسیار ضعیف است، به طوری که «بِيدِكَ الْخَيْرُ»<sup>۱</sup> تمامش مربوط به اوست. در شر سببیت ما بسیار زیاد است، به طوری که «الشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ»<sup>۲</sup> این جزء بحثی است که باید بکنیم.

- [سؤال]

- صرف جبر فقط نیست، اگر سببیت خدا باشد یا صدور از بنده باشد، این که جبر نیست، الا اینکه خالقیت مربوط به خلق خواهد شد و خالقیت مربوط به خالق، اولاً. ثانیاً اگر خداوند سبب تامه شر باشد، پس این جبر می‌شود دیگر، چون سببیت تام است. آیات مادری که در اینجا است، چند آیه است، از جمله سوره مبارکه نساء آیه ۷۸ و ۷۹: «أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِككُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لَهُمْ إِنْ أَلْقَوْا لَآ يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا \* مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا» بحث مفصل در تفسیر هست، مراجعه می‌فرمایید، باز روی آن دقت‌هایی اضافه‌ای می‌کنیم، یا بر محور همان که در تفسیر است.

۱. آل عمران، آیه ۲۶.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۳۱۰.

اینجا گروهی بودند که می‌گفتند: ما خدا را قبول داریم، حالا واحد هم باشد، باشد، البته مشرک بودند. حالا حتی واحد هم باشد قبول داریم، ولكن سبب خیر فقط اوست، هر چه خیر به ما می‌رسد، در هر بُعدی از ابعاد در زندگی ما خیر می‌رسد، آنچه ملائم با طبع و میل ماست، هم‌ه‌اش از خداست، ولكن آنچه شر می‌رسد از پیغمبر است، برای اینکه خیر و شر هر دو فعل است یا صدور خیر و شر هر دو از خداست، طبق مصلحت یا نه، صدور خیر و شر هر دو از ماست، این بدتر از شرک و الحاد است یا نه، صدور خیر از خداست و صدور شر از ماست. این‌ها می‌گویند: «مِنْ عِنْدِكَ» از پیغمبر که به پیغمبر تطییر می‌کنند، کما اینکه «يَطَيِّرُوا بِمُوسَى»<sup>۱</sup> راجع به موسی (ع) هم اگر یک وضع خوبی به آنها می‌رسید، می‌گفتند از خداست، اگر وضع بدی می‌رسید می‌گفتند تطییر از موسی است. وضع بدی که از غیر به من برسد، دو حالت دارد: یک مرتبه غیر من را زده است و مال من را برده، از غیر رسید، بله، یک مرتبه نه، او سر جایش نشسته و کار خودش را می‌کند، آن وقت [...] می‌گویید بد از اوست. اگر جذب آمد، اگر بدبختی آمد، اگر طوفان آمد، همین‌طور بی‌جهت می‌گویند از اوست.

حالا این‌ها این‌طور می‌گفتند که اگر خیر به ما برسد از خداست، اگر شر برسد از محمد است. این دو غلط است: یک غلط اصلی است و دیگر غلط تابع اصلی است. غلط اصلی اینکه معنای یزدان و اهریمن چیست؟ معنای یزدان و اهریمن که می‌گفتند: هر چه خیر است از یزدان است که مبدأ خیر است و هر چه شر است از اهریمن است. پس اینها اولاً پیغمبر را اهرمن حساب کردند، ثانیاً خدای دو حساب کردند، ثالثاً معنا ندارد، هر قدر با پیغمبر بد باشید، پیغمبر که کاری با شما ندارد جز از دعوت الی الله، دعوت الی الخیر، بگویید صرف وجود پیغمبر شوم است. از چند جهت این حرف غلط است. ولكن آیه مبارکه قاعده کلی می‌دهد. اصابه یعنی رسیدن، هر فعلی که انسان انجام می‌دهد اثر دارد، فعل بی‌اثر که ما نداریم، فعل خیر اثر خیر، فعل شر اثر شر، مقدمه خیر، اثر خیر که انسان را به خیر برساند، مقدمه شر، اثر شر که انسان را به شر برساند. مقدمه بُعد از خیر که این شر است که انسان را از خیر دور کند، مقدمه بُعد از شر، خیر است که انسان را از شر دور کند. تمام اینها اثر دارد، پس اثرها اصابه است. اصولاً زندگی انسان، زندگی اصابه است «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»<sup>۲</sup> این سعی انسان است و فعل انسان است،

۱. اعراف، آیه ۱۳۱.

۲. نجم، آیه ۳۹.

چه فکر باشد، چه علم باشد، چه عقیده باشد، چه عمل باشد، شخصی باشد، اجتماعی باشد، این کاری که می‌کند، خود این کار ذاتاً خیر نیست، خود این کار مولد خیر است. آن خیری که از کار من مقدمتاً یا ذی‌المقدمه حاصل می‌شود و آن شری که حاصل می‌شود، اصابه است. پس اصابه در اینجا انحصار در این ندارد که کسی من را بکشد، در چاله بیندازد، خودم، خودم را بکشم، خودم خودم را خراب کنم. پس چه درونی باشد سبب خیر و شر، چه برونی باشد سبب خیر و شر، این بالاخره اصابه است. اینها چه می‌گفتند؟ تقسیم می‌کردند، اینها مشاقه بین الله و رسول ایجاد می‌کردند، می‌گفتند هر چه خیر است از طرف خداست، هر چه شر است از طرف توست.

آیه مطلب را این‌طور مطرح می‌کند: «أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ»<sup>۱</sup> چون موت باذن الله است، در جنگ باشی، در صلح باشی در خانه باشی. «وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ»<sup>۲</sup> بروج مشیّده مانع از مرگی که به اراده الهی باشد، نیست، چه معلق باشد؛ چه حتمی باشد بروج مشیّده مانع از مرگ البته نیست. اینجا باید بحث کرد، چنانکه در تفسیر، تفصیل دادیم. موت به دست خداست، بگوییم چون موت به دست خداست، پس ما خودمان را به وسایل موت نزدیک کنیم، برویم وسط خیابان بایستیم تا ماشین به ما بخورد، اگر خدا بخواهد می‌میریم، اگر نخواهد نمی‌میریم. می‌گوییم: خیر، سه حالت دارد:

یک مرتبه است که شما نسبت به موت اصلی که عندالله و فی علم الله مقرر است، از آن می‌خواهید فرار کنید. چه می‌دانید چه زمانی است؟ از کجا می‌خواهید فرار کنید. از موت اصلی که اصلاً نمی‌شود فرار کرد، نمی‌شود به آن نزدیک هم شد، نه می‌شود از آن فرار کرد، نه می‌شود به آن نزدیک شد، چون انسان نمی‌داند وقت موت انسان چه زمانی است، چه سبب ظاهری باشد یا نباشد. دوم، مرگ معلق، این اجل معلق، اجعل معلقی که برای انسان هست، نمی‌داند معلق بر چیست؟ ولکن اگر یک چیزی سبب ظاهر است برای مرگ انسان، یکی با چاقو حمله کند، وسط خیابان بایستد تا ماشین بیاید، این سبب ظاهر است برای مرگ، این سبب ظاهر برای مرگ، مرگ معلق است، اما آیا این مرگ معلق مصادف با مرگ حتمی است؟ نمی‌دانم، آیا این سبب مرگ معلق سببیت دارد فعلاً؟ نمی‌دانم. اما ظاهر وظیفه من است، ظاهر وظیفه من این است که از وسایل مرگ فرار کنم، مرض است، هجوم است، هر چه هست، در ظاهر من باید از وسایل مرگ فرار کنم،

---

۱. نساء، آیه ۷۸.

ولو كان آنچه من از آن فرار می‌کنم، ولو در واقع اجل محتوم باشد، ولو در واقع اجل معلقی باشد که مرا از بین ببرد، ولكن وظیفه من چیست؟ من که عالم به غیب نیست. من باید از اسباب مرگ چه در واقع اصلی است، چه در واقع معلق، من باید از اسباب مرگ فرار کنم، این وظیفه من است که «وَلَا تَلْفُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»<sup>۱</sup>

اما اگر خداوند ما را مأمور کرد به سبب مرگ، گفت: به جهاد برو، ولو کشته شوی. وقتی من مأمور شدم به سبب مرگ، پس این سبب مرگ را که من طرفش رفتم، به امر الهی رفتم. اینکه محذور نیست، آنچه محذور است سبب مرگی است که مأمور نیست، نجات نیست، بلکه سبب مرگی است که محذور است. پس ما در زندگی بین دو سبب مرگ قرار داریم: یا سبب مرگی که محذور است در ظاهر، ولو در واقع همین سبب باشد، ولی در ظاهر محذور است و باید فرار کنیم، چه مرض باشد، چه هجوم باشد، چه زلزله باشد. یک سبب مرگ است که این سبب مرگ است واقعاً، در جنگ رفتن، در مقابل موشک‌ها، این سبب مرگ ظاهری است، کما اینکه وسط خیابان ایستادن سبب مرگ ظاهری است، صددرصد نیست، ممکن است ماشین ما را زیر نکند. در جنگ رفتن سبب ظاهری بیشتری است، وسط خیابان ایستادن سبب ظاهری هست، ولی درصد زیادی ندارد، چون وقتی می‌بینند من وسط خیابان هستم، من را زیر نمی‌کنند، ولی در جنگ با دشمن سبب ظاهری قوی‌تر است، در این سبب ظاهری قوی‌تر، چون من مأموریت دارم، مطلبی نیست.

اگر من فکر کنم و بگویم: اگر من به جنگ بروم، کشته می‌شوم، در خانه باشم و مخفی باشم، نه، جواب: «أَيُّمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ»، اگر این اجل محتوم است، در جنگ باشد، غیر جنگ باشد، هیچ فرقی نمی‌کند. اگر اجل معلق است، این تعلق در جنگ باشد، در غیر جنگ باشد، فرقی نمی‌کند. پس ما دو بُعدی زندگی می‌کنیم از نظر حفظ حیات، اینجا این را می‌خواهد تعلیم بفرماید که «أَيُّمَا تَكُونُوا» شما به حساب اینکه در جنگ آدم کشته می‌شود، از چه فرار می‌کنید؟ از آن مرگی که خدا مقرر کرده است؟ چه در خانه، چه در غیر خانه، وانگهی اگر هم اینجا جهاد با سبب حتمی یا سبب معلق، تقارن داشته باشد، شما به امر خدا جهاد را انجام دادید، به امر خدا کشته شدید. اما اگر شما در خانه کشته بشوید بر خلاف امر خدا یا در بروج مشیده بمیرید، این مرگ

---

۱. بقره، آیه ۱۹۵.

در ضد سبیل الله است، در هر دو مرگ است، ولی اولی سبیل الله است، دومی ضد سبیل الله است.

«أَيُّنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِيبَهُمْ» خیال این‌ها طور دیگری است «وَإِنْ تُصِيبَهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ». «حَسَنَةٌ» در محور آیات مناسب با آیات، اگر بروند جنگ، غالب بشوند و غنیمت بگیرند و فاتح شوند، حسنه است، اما اگر بروند جنگ، زخمی بشوند، مغلوب بشوند، فرار کنند «وَإِنْ تُصِيبَهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ». ولی برمی‌گردیم. آیا فقط حسنه و سیئه مقصود غلبه و مغلوبیت در جنگ است؟ خیر، حسنه مطلق است، سیئه هم مطلق است. آیه یک مورد نزول دارد، بسم الله، این مورد نزول. اما این یک ضابطه کلیه است، کل حسنات و سیئات، کسانی هستند که انحراف دارند، کسانی که اگر جنگ هم نبود، چیزی هم نبود، اگر حسنه‌ای به آن‌ها وارد می‌شد، می‌گفتند: این از خداست. اگر سیئه‌ای وارد می‌شد «يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى» آن آیه هم توسعه این مطلب را تأیید می‌کند. بنابراین این یک حالت وسعتی دارد، هر حسنه‌ای که بر اینها وارد می‌شد، چه مشرک، چه موحد زورکی، می‌گفتند این از خداست و اگر سیئه‌ای وارد می‌شد، می‌گفتند این شوم پیغمبر است. آیه چه می‌فرماید؟ «قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ» من الله نفرمود، «مِنْ عِنْدِ اللَّهِ». هر حسنه‌ای برسد، صدور از او است، چه مقدمات، چه ذی‌المقدمه و هر سیئه‌ای برسد صدور از اوست، یعنی دُم حسنات و سیئات بند است به اراده خدا، ولو ما سبب باشیم، ما سبب حسنه باشیم، سبب سیئه باشیم، ولی من نمی‌توانم حسنه را صادر بکنم. حالت خوب، زندگی خوب، عقل خوب، فکر خوب، علم خوب، عمل خوب، سکوت خوب، زندگی خوب، آنچه خوب است عند الله یا آنچه خوب است نزد من. این خوب‌ها را همان کسی که خالق کل شیء است، صدور از اوست، ولو کان صدور بدون حساب که نیست، از ما آدم‌های عادی اگر حسنه‌ای نسبت به کسی صادر می‌شود، بدون حساب است؟ اگر سیئه‌ای حاصل می‌شود، ولو ظلماً، بدون سبب است؟ اگر کسی، کسی را بکشد، سیئه است، ولی بدون سبب است؟

- [سؤال]

- هیچ چیز از پیغمبر نبود، پیغمبر آنجا نشسته بوده، کاری نداشته است. این‌ها در جنگ کشته می‌شوند، پیغمبر کشت؟! اصلاً ربطی به این موضوع ندارد.

- [سؤال]

- مگر به اختیار پیغمبر است؟ مگر پیغمبر اجبار کرد؟ خودشان رفتند.

- این در مقابل خداست.

- بله، پیغمبر که اجبار نکرد. این حسناتی که صادر می‌شود که نتایج اعمال ماست، چه در مقدمات هستیم که ایصال به ذی‌المقدمه است، چه در ذی‌المقدمه هستیم و ذی‌المقدمه را انجام می‌دهیم، مقدمه را ما انجام می‌دهیم، ذی‌المقدمه را ما انجام می‌دهیم، ولكن ما سببیت داریم، سببیت در صد، نه صد در صد. آن که باستحقاق این حسنه از او صادر می‌شود، سیئه باستحقاق از او صادر می‌شود، الله است. این آیه خیلی مطلب را روشن می‌کند، تمام حالات تکلیفی که برای مکلفین هست یا حسنه است یا سیئه است، صدور من الله است، ولی صدور گتره نیست. آدم عادل عادل را حساب کنید، آیا حسنه و سیئه دیگران صدور گتره است؟ آدم ظالم را حساب کنید، اصلاً فعل بدون غایت نمی‌شود، فعل بدون حساب نمی‌شود. اگر کسی، کسی را می‌کشد، سببی دارد، می‌ترسد که او را بکشد، می‌خواهد تنها باشد، می‌خواهد چنین باشد. پس صدور هر حسنه‌ای و صدور هر سیئه‌ای سبب می‌خواهد، خداوند که حسنه را اصدار می‌کند، سبب می‌خواهد، سیئه را اصدار می‌کند، سبب می‌خواهد. منتها سببیت در اصدار حسنه اکثریت مطلقه‌اش من الله است، ولی سببیت در اصدار سیئه اکثریت مطلقه‌اش از غیر است. به قدری درصد سببیت حسنه و اصدار حسنه نسبت به خدا بالاست که درصد سببیت حسنه از غیر خدا خیلی کم‌رنگ است، آن قدر کم‌رنگ است که «الْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ»<sup>۱</sup> یا «بِيَدِكَ الْخَيْرُ»<sup>۲</sup> فقط خیر به دست توست. من را خلق کرد، خیر است، فطرت داد، خیر است، عقل داد، خیر است، جسم داد، خیر است، وسایل داد، خیر است، من فکر می‌کنم در راه حق، خیر است، چه کسی داد؟ خدا، اگر خدا کمک نمی‌کرد، من که فکر در راه حق می‌خواهم بکنم، این من صد درصد نیستم، درصد بالای‌اش از خداست، من کاره هستم، ولی کاره در خیر اکثریت مطلقه‌اش الله است. توفیق به خیر داد، خداست، توفیق به بطلان داد، خداست، توفیق توبه داد، خداست، توفیق عمل خیر داد، خداست. سهم من حتی در سببیت، اصدار که هیچ، در اصدار خیر فقط انحصاراً از خداست، ولی در سببیت خیر و استحقاق خیر، خود لفظ استحقاق که بگوئیم، لفظ است و الا ما هر قدر خیر انجام بدهیم، از خدا طلب داریم؟ نه، همه از طرف حق است. منتها یک درصد

---

۱. الکافی، ج ۳، ص ۳۱۰.

۲. آل عمران، آیه ۲۶.



بسیار کم‌رنگی برای ما اختیار خیر است، که آن درصد بسیار کم‌رنگی که برای ما در اختیار خیر است به عنوان سبب، اصلاً حساب نمی‌شود و لذا «بِيَدِكَ الْخَيْرُ».

اما در شر چطور؟ در شر به عکس است، خداوند برای شر خلق نکرده، برای شر هل نمی‌دهد، فطرت به شر دعوت نمی‌کند، عقل همچنین و... پس کسی که شریر است، باید خیلی قرص در شر فکر کند.

- «فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»<sup>۱</sup>

- الهام است، ولكن الهام الفجور با الهام التقوی فرق می‌کند، الهام التقوی درصدش بسیار بسیار بالاتر است. این آیه، این را معنی می‌کند. «فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا» فجور را می‌فهمد، تقوا را هم می‌فهمد، اما سببیت تقوا در ما بیشتر است یا حق؟ در حق درصدش خیلی خیلی بالا است، در ما کم است. اما سببیت فجور در ما بیشتر است یا حق؟ در حق هیچ نیست، در حق فقط اختیار است.

یک بُعد اصدار شر است که فقط مربوط به حق است، بُعد دوم اصدار نیست، سببیت است. این سبب است در حصول نتیجه، اگر خداوند کمک نباشد، البته تعبیر کمک هم تعبیر مناسبی نیست. اگر خداوند مدخلیتی نداشته باشد در این مقدمات، پس مقدمات تفویض مطلق است، اما سببیتی دارد در این مقدمات، ولی این سببیت مثل همان اصدار خیر و اصدار شر است. در اصدار شر اگر خداوند اذن تکوینی بدهد، این شر حاصل نمی‌شود. در مقدمات هم آخرین مرحله است که خداوند اذن می‌دهد، یعنی ما - معاذالله - در شر آنچه می‌توانیم و آنچه می‌خواهیم و آنچه قدرت داریم انجام بدهیم، اما نه مقدمیت آن و نه ذی‌المقدمیت آن بدون اذن حق سبحانه و تعالی نیست، ولی اذن حق سبحانه و تعالی در اصدار اصالت دارد. ولكن در مقدمات شر که اصدارش از طریق سبحانه و تعالی است، در این مقدمات خیلی کم‌رنگ است، گرچه اصالت اذنی دارد، اما در بُعد شر ایجاد کردن خیلی کم است، خدا شر ایجاد نمی‌کند.

پس بنابراین حل این مطلب که «الْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ وَالشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ» اصلاً به طرف او نیست، این شریر است که اصدار می‌کند تا جایی که اگر خداوند اذن ایجاد شر ندهد، مکلف در ترک شر مجبور است و این خلاف عدل است، پس شر نیست، مگر عدل شر است؟ اگر خداوند جزاء می‌دهد ظالم را در جهنم، این شر است؟ بله، برای او شر است،

---

۱. شمس، آیه ۸.

ولکن در بُعد حاکمیت عادلانه حق این خیر است که اگر این را ترک کند، این ترک شر خواهد بود.

- [سؤال]

- «عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup>

- [...] بعضی وقت‌ها مصیبتی به آن‌ها می‌رسید، فکر می‌کردند شر است [...]

- بله. «وَإِنْ تُصِيبَهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» این درست، «وَإِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ» این غلط.

- [سؤال]

- من الله سبب است، من در مقابل عند قرار گرفته است. «عند» محض است در اصدار، ولی من اعم است از اصدار و سبب. «منک» سبب، «منک» اصدار سبب، هیچ‌کدام که نمی‌شود باشد، ولی «عند» می‌شود باشد، و لاسیما «عند» در مقابل «من». این جریان که حاصل شد، [...] اگر عند در مقابل من نبود، احیاناً مطالبی بود، ولیکن چون من در مقابل عند است، دو آیه پشت سر هم است، این من نسبت به خیر هم من الله است، هم من عند الله، خیر و شر، من شر است، ولیکن من عند الله. پس اصدار خیر و شر هر دو من الله است، ولیکن سببیت منّا. منتها در سببیت شر، منّا آن قدر زیاد است که من الله حساب نمی‌شود. در سببیت خیر، از خدا به قدری زیاد است که هم «منه» و هم «من عندک».

«وَإِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لَهُؤْلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا» سخنی که غبارهایی که بر عقول و افکار این‌هاست، برطرف می‌کند و با حجت است و با بیان است، اینها به فهم آن نزدیک می‌شوند، یعلمون نیست، یفقهون است. چون فقه عبارت است از «توسل بحاضر للوصول إلى غائب» معنای فقه این است، یعنی انسان یک چیزهای حاضر و روشن را فراهم کند تا چیزی که غایب است بفهمد. اینها نزدیک به این مرحله هم نیستند که مطالبی را گوش کنند و ترتیب بدهند که حقیقت را بفهمند، نه اینکه این کار را نمی‌کنند. گاه نمی‌کند و نزدیک است به اینکه بکند، گاه نزدیک به این مطلب هم نیستند. بعد توجیه «مَا أَصَابَكَ»<sup>۲</sup> «كَ» اعم است از خود مخاطب که رسول الله است و کل خلائق که اینها دارای تکلیف هستند. «مَا أَصَابَكَ

۱. بقره، آیه ۲۱۶.

۲. نساء، آیه ۷۹.

مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ». هم من عندالله، هم من الله، چون آنچه خیر است از اوست، درصد خیر در ما خیلی کم است، ولو مکلفین.

«وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكُمْ» از خودت است «وَأَرْسَلْنَاكَ» الی آخر. سؤال: «وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» مراد از سیئه چیست؟ دو معنا دارد: یک سیئه چیزی است که واقعاً بد است، عند الله هم بد است، عندالله بد است، عندنا هم به تبعیت الله بد است، «سَيِّئَةٍ». انسان به سر کسی ضربه می‌زند، او را می‌زنند، کسی را کشت، او را می‌کشند. مال کسی را بُرد، او را می‌زنند. کار بدی کرد، در مقابل بد می‌آید. یا خلق این بد را جواب می‌دهد یا خدا این بد را جواب می‌دهد، ولی «من نفسک» است. این بخش روشن است. ولیکن اگر امام حسین را می‌کشند، این سیئه است یا حسنه است؟ سیئه است دیگر! کشتن امام اگر حسنه باشد، پس آن کشته کار بدی نکرده است، کشتن امام سیئه است، اذیت کردن پیغمبر سیئه است، بر خلاف اهل حق قیام کردن و اذیت کردن مالی و جانی اینها سیئه است. در اینجا باید چه کرد؟ «من نفسک» است؟ یعنی خود پیغمبر سبب است که به او ظلم کنند؟ او ظلم نکرده، خود او سبب است که او را مسخره کنند و اذیت کنند؟ او کاری نکرده است، خود امام حسین سبب است که این کارها را [با او] بکنند؟ او کاری نکرده است. این دو جواب دارد: یک جواب این است که عمق مطلب عندالله حسنه است، ولو آن شخص سیئه انجام داده باشد.

- [سؤال]

- در بُعد عمیق‌ترش. کشته شدن که به اختیار امام حسین نیست، کشته شدن، کشته شدن را حساب نمی‌کنیم، فعل کشته دو بُعد دارد: یک فعل که او می‌کشد ظلماً و عناداً که خیلی بد است، ولیکن بالمثال، بالنتیجه برای امام حسین چیست؟ برای امام حسین نه عند الله بد است، نه عند الشریعة، بلکه همین شهادت حسین را حسین می‌کند. این کشته می‌شود حسنه است، سیئه نیست. این یک بُعد است، بُعد دوم این است که خیر، بالاخره بُعد فاعلیت قاتل سیئه است یا نه؟ این بُعد فاعلیت قاتل که امام حسین را کشته است، در بُعد اول سیئه است یا نه؟ چطور «من نفسک»؟ جواب: «من نفسک» دو بُعد دارد: یکی «من نفسک» یعنی خود شما، اگر خود شما... خود امام حسین که ظلمی نکرده است یا نه، «من نفسک» در مقابل من الله است، یعنی خدا در اینجا سیئه‌ای به شما توجه نکرده است، شما و شماها، «من نفسک» یعنی نفس شما و نفس شماها، چطور؟ کسی به انسان ظلم می‌کند بدون جهت، باز «من نفسک» است [...] که در حقیقت «من نفسک» را توسعه می‌دهد، این کاف «من نفسک» در مقابل الله است. وقتی من الله نبود، در اینجا

من غیره است، وقتی من غیره بود، إما باستحقاق است او بغیر استحقاق است. اگر باستحقاق است، پس «من نفسک» است. شما به این شخص ظلم کردید، به شما ظلم می‌کنند، پس از خودش است و به خودش برمی‌گردد. از ماست که بر ماست. یا نه، این شخص ظلم نکرده است، بلکه عرض کرده، به جرم عرض و به جرم دعوت الی الله او را اذیت می‌کنند، باز «من نفسک» است. چرا؟ برای اینکه اگر کسی این کار را کرده، خدا که نیست، غیر خداست، ولو برای این خیر است. کما اینکه قتل امام حسین خیر است، قتل قاتل شر است، قتل قاتل شر من نفسه است. قتل امام حسین در بُعد دوم حسینی خیر است، ولکن در بُعد اول «من نفسک» است. پس «من نفسک» در اینجا توسعه پیدا می‌کند، کما اینکه آیات دیگر شاهد بر این مطلب است. یک مقداری از عبارت را توجه بفرمایید.

آیه اولی که بعد از آیه مورد بحث نقل کردیم، این است: «يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ»<sup>۱</sup> ما امری نداریم، یعنی امر بر موت و حیات و این‌ها. «يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا»<sup>۲</sup> اگر ما امری داشتیم و دست ما بود، جنگ نمی‌رفتیم و آنجا کشته نمی‌شدیم. البته «مَا قُتِلْنَا» به این معنی نیست که خودشان کشته شدند، نه، جمعی رفتند، عده‌ای از آنها کشته شدند که «نا» را به خودشان نسبت دادند، به این جهت است. «قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»<sup>۳</sup>

«إِنَّهُ لَا يَقْدِرُ الْإِنْسَانُ - أَيْ كَان - أَنْ يَفِرَ مِنَ الْمَوْتِ كَأَصْلِ»<sup>۴</sup> کفرع بله، «أما الأجل المحتوم فلا فرار عنه إطلاقاً» انسان گمان می‌کند دارد فرار می‌کند، ولی هر جا برود، عزرائیل به دنبال او می‌آید. «و أما الأجل المعلق على المعلوم أو المحتمل فعليه أن يفر منه حفاظا على أصل الأجل» اجلی که ماشین انسان را زیر بگیرد، او را می‌کشد، اگر داخل دریا برود و شنا بلد نباشد، می‌میرد، این معلوم است. محتمل این است که اگر من بی احتیاطی کنم و بروم وسط خیابان، احتمال دارد ماشین به من بزند، این را هم باید تردید کرد. این را مطالعه بفرمایید، تا صفحه ۱۹۰: «ذلك» و «إِنْ تُصِيبُهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ

۱. آل عمران، آیه ۱۵۴.

۲. همان.

۳. همان.

۴. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة، ج ۷، ص ۱۸۸.

مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ» تفریقا بین الله و رسوله کشیمه الکافرین: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ» تفریق مراحل دارد، یکی این است. کارهای خوب از خداست، کارهای بد از ما.

- [سؤال]

- بعضی از آن‌ها این کار را می‌کردند. «وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ» که «نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ» خدا گفته، «نَكْفُرُ بِبَعْضٍ» خدا نگفته است. [...] منافق که معلوم است. «وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا \* أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا» اینها مؤمنین نیستند، این‌ها منافقین‌اند. «وَاعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا»<sup>۲</sup> «ذلك! و جعلاً للرسول عدلاً لله و كأنه إله الشر وجاه الله إله الخير؟ و ليس الرسول إلا حامل الخير برسالته الربانية» در شر، نه در تشریح، نه در تکوین «و ليس مكوّناً لخير أو شر كما ليس مشرعاً، فإنما هو بشر يوحى إليه بكل خير»<sup>۳</sup> بقیه را هم آقایان مراجعه بفرمایید.

اینجا آیات دیگری هم در این باب هست، از جمله سوره مبارکه صافات «قالَ اتَّعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ \* وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ»<sup>۴</sup>

- این «ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ»<sup>۵</sup> چطور؟

- آن هم هست، البته آن خاص است، ما داریم عام را می‌گوییم. «اتَّعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ \* وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ» از خود تفسیر می‌خوانیم، چون یک روایاتی است که از اینجا نقل می‌کنیم. «اتَّعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ» این تویخ بت‌پرستانی است که منحوتات خودشان را عبادت می‌کردند، بت‌هایی را می‌ساختند از سنگ یا از چوب یا هر چیزی و این را عبادت می‌کردند. خدا می‌فرماید: «اتَّعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ» معبود باید مقدم بر عابد باشد و افضل از عابد باشد، چطور شد؟ «اتَّعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ» آنچه را خودتان را می‌تراشید و می‌سازید، اگر او شعوری می‌داشت، او باید شما را عبادت کند، چون او مخلوق شما است و شما خالق او هستید. چون شما خالق او هستید، اگر بنا بود غیر خداوند معبود واقع شود، بنابراین باید او شما را عبادت کند. «اتَّعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ \* وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ» این «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ» این واو حالیه است. و خداوند

۱. نساء، آیه ۱۵۰.

۲. همان، آیه ۱۵۱.

۳. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة، ج ۷، ص ۱۹۱.

۴. صافات، آیات ۹۵ و ۹۶.

۵. انفال، آیه ۱۷.

هم شما را خلق کرده است و هم «مَا تَعْمَلُونَ» در اینجا نفرمود «و الله خلقكم و عملکم»، چون نمی‌خواهد عمل را بگوید مخلوق است «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ» نمی‌خواهد، مهم نیست «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ» خداوند شما را خلق کرد و آنچه شما عمل می‌کنید. این «ما» دو احتمال دارد: یکی مای موصوله باشد، یعنی: «و الذی تعملون»، یکی مای موصوفه باشد «و عملکم». اگر مای موصوله باشد «و الله خلقکم و عملکم» می‌شود، خود عمل را خداوند خلق کرده است. اگر مای موصوله باشد، یعنی: «و الذی تعملون». «و الذی تعملون» یعنی آن چیزی را که روی آن کار می‌کنید و نحت می‌کنید.

محور مطلب در اینجا چیست؟ محور مطلب آن «الذی» است، آن چوب و سنگی را که شما می‌تراشید و عبادت می‌کنید، آن سنگ را خدا خلق کرده است، شما را هم خدا خلق کرده است. خلق سومی در اینجا هست، خلق سوم عمل شماست. این عمل شما هم مخلوق است، بنابراین شما مخلوق المخلوق را عبادت می‌کنید، اما خالق الخالق را عبادت نمی‌کنید. خداوند شما و این چوب‌ها و سنگ‌ها را، همه را خلق کرده است، شما خالق الخالق را که خالق شماست و خالق این ماده‌ای است که درست می‌کنید و خالق این عمل است که بحث بعدی است، این را کنار می‌گذارید «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ». ولی در فرع این جریان، آیا «مَا تَعْمَلُونَ» در معنی مصدریت - عمل است دیگر - شیء هست یا نه؟ بله، «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» اینجا را می‌گیرد یا نه؟ بله، بنابراین همان‌طور که خلق مستقل در ماده «مَا تَعْمَلُونَ» هست، خلق غیر مستقل هم در خود عمل هست. خلق مستقل چوب و سنگ و غیره، خداوند مستقلاً این‌ها را خلق کرده است و اما این نحتی که انجام می‌شود و می‌سازند این چوب یا سنگ را به صورت بت و عبادت می‌کنند، خود این نحت هم عملی است منحصر به شما. البته این فرع قضیه است، این عمل هم، اگر خداوند به شما اراده ندهد و خداوند اذن ندهد و تنفیذ نکند، این عمل حاصل نمی‌شود و یک روایت هم اینجا داریم که در تفسیر مراجعه می‌فرمایید. «و الله خلقکم و ما تصنعون بصنعکم» هر دو، در پاورقی ذکر کردیم. «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ» یعنی آن ماده‌ای که شما درست می‌کنید و همچنین صنع شما. البته این روایت تأیید آن چیزی است که ما می‌فهمی، ولیکن محور جریان در اینجا خود این ماده‌ای است که شما درست می‌کنید و نحت می‌کنید و در حاشیه‌اش عمل، پس خداوند در عمل هم دخالت دارد، البته در اصدار عمل. در اصدار این عمل که عمل شراست دخالت دارد، منتها نصیب شر

۱. زمر، آیه ۶۲.

در شَرِّیر درصدش بسیار بسیار زیاد است، به طوری که نسبت به شَرِّیر داده می شود و نصیب خیر در خیر خیلی خیلی کم است به طوری که خیر به طور مطلق به خدای متعال نسبت داده می شود.

ما اینجا چند بخش را یادداشت کردیم که مثلاً راجع به ضلالت و هدایت، شما کل آیات ضلالت و هدایت را ملاحظه کنید، چند قسم است، بعضی «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»<sup>۱</sup> به خدا نسبت داده است. بعضی ضلالت را به شیطان نسبت می دهد، هدایت را به هداة الی الله و انبیاء نسبت می دهد، بعضی وقت ها ضلالت به هوای نفس نسبت داده می شود و هدایت به فطرت و عقل نسبت داده می شود، تمام اینها هست و تناقض هم ندارد، چرا؟ برای اینکه مثلاً اگر شیطان اضلال می کند، اگر اذن الهی نباشد، اضلال نمی شود، اگر پیغمبر اهداء می کند، این اهداء دلالت است، اگر اذن الهی نباشد ایصال الی المطلوب نمی شود و لذا «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»<sup>۲</sup> پس در همه کارها دخالت دارد، در ضلالت دخالت، در هدایت دخالت دارد. منتها ضلالت دو نوع است: یک مرتبه کسی دنبال هدایت نمی رود، تعمدی هم در ترک هدایت ندارد و تعمدی هم در ضلالت ندارد، بالفعل چیست؟ ضال است، آیا آدمی که ضال است از نظر فکری و عقیدتی، خدا دخالت دارد یا ندارد؟ ندارد، فعل نیست. یک مرتبه بالاتر، یک کسی ضلالت دارد و دنبال ضلالت می رود علماً و اراداً و بر خلاف هدایت کار می کند، اینجا اضافه می شود، یعنی اینجا سبب دوبله از طرف حق ایجاد می شود. «أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَضُّعُهُمْ أَزًّا»<sup>۳</sup> این کافرهایی که معاند هستند در سبیل کفر و علی خلاف الحق، بُعد اول معلوم است، بُعد اول که در کل ضال ها هست که معاند و غیر معاند معلوم است، اینجا بُعد ثانی است، اصلاً خداوند هُل می دهد به طرف ضلالت، «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ»<sup>۴</sup> بنابراین آیات هدایت و اضلال هم بوجه عام دلالت می کند بر اینکه ایصال الی الضلالة و ایصال الی الهدایة در بُعد تکوینی از نظر توفیق منحصرراً مربوط به حق است، از نظر اسباب، اسباب صددرصد در مهتدین و ضالین نیست، بلکه خداوند تأثیر اذنی و تأثیر تکوینی دارد، منتها گنره نیست، اگر کسی را هدایت می کند،

۱. نحل، آیه ۹۳.

۲. قصص، آیه ۵۶.

۳. مریم، آیه ۸۳.

۴. صف، آیه ۵.

بی حساب نیست، اگر کسی را اضلال می‌کند، باز بی حساب نیست. این باب ضلالت و هدایت.

- [سؤال]

- البته آن یک بُعد خاص و یک بُعد عام دارد. «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»<sup>۱</sup> اگر ما مشیت داریم، یک مرتبه است که چون خدا مشیت داشته، ما داریم، این غلط است. یک مرتبه نه، شما یک چیزی را می‌خواهید، ولی سبب صددرصد خواست شما نیست، شما خیری را می‌خواهید، ولی سبب صددرصد تحقق خیر خدا نیست، اگر خدا بخواهد مشیت تنفیذی و تکوینی حق به این مشیت شما تعلق بگیرد، مشیت شما...

- [سؤال]

- صددرصد نیست. ولیکن این شیئی که خداوند خالق آن است...

- [سؤال]

- مشیت هست، بله. از آن اوست، او دخالت درصدی در این حصول دارد. همین قدر که دخالت درصدی دارد، بنابراین خدا در کارهای عالم بیکار نیست. این مقدار زیادی انسان را راحت می‌کند که اگر شما فعالیت زیادی در سبیل خیر کردید، دیگر از نبی و ائمه بالاتر؟ به تمام وجود در سبیل خیر فعالیت کردید، ولی فلان ابولهب مسلمان نشد. اراده الهی در کار است، ولی اراده الهی گتره نیست. ابولهبی که خداوند... «أَنْ كُوِّشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعاً»<sup>۲</sup> مشیت خداوند به هدایت ابولهب‌ها تعلق نمی‌گیرد، چرا؟ برای اینکه این‌ها در راه نیستند. «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ». آیات متعدده‌ای هست که «فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»<sup>۳</sup> تو گمان می‌کنی که می‌توانی این‌ها را به راه برسانی، خیر، اگر هدایت الهی و ارشاد الهی نباشد...

---

۱. تکویر، آیه ۲۹.

۲. رعد، آیه ۳۱.

۳. مائده، آیه ۶۸.